

پیرامون

وفاقیات

حوزه و دانشگاه

ح-ع

پایگاه ندای پاک فطرت
nedayepakefetrat.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتاری پیرامون وحدت حوزه و دانشگاه

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

در نظام اسلامی، علم و دین پایه‌ها باید حرکت کنند.

وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی این. ۱۳۶۸/۹/۲۹

فهرست

- ۱..... جنگ عقل و جهل، ریشه جدایی حوزه و دانشگاه.....
- ۲..... دشمن، علم را در استخدام خود قرار داده است.....
- ۳..... مثالی برای استخدام علم توسط دشمنان.....
- ۴..... سوء استفاده دشمن از شاخه بندی علوم.....
- ۵..... برنامه دشمن برای تلقی حوزه و دانشگاه از یکدیگر.....
- ۶..... وحشت استکبار از اتحاد حوزه و دانشگاه.....
- ۷..... معنای وحدت حوزه و دانشگاه.....
- ۹..... نگاه توحیدی به علوم روز و طبیعی.....
- ۱۱..... توجه به بندگی خدا، نه عناوین اعتباری.....
- ۱۵..... بندگی خالصانه، مبنای زندگی است.....
- ۱۵..... تحصیل علم برای اغراض پست، پوچ است.....
- ۱۸..... فقط عمل با اخلاص می ماند.....
- ۱۸..... فقط عالم عامل با اخلاص، اهل نجات است.....
- ۲۰..... اهمیت و ارزش جلسات حوزویان و دانشگاهیان.....

جنگ عقل و جهل، ریشه جدایی حوزه و دانشگاه

این جلسه نورانی و بسیار زیبا که امتیازات قابل توجهی نسبت به بعضی از جلسات دارد، که از جمله امتیازاتی که دشمن را به خشم می آورد این اتحاد جالبی است که بین سروران عزیز از طلاب و سربازان آقا امام زمان علیه السلام با دانشجویان عزیز که امید آینده جامعه ما در مدیریت کشور به دست این عزیزان هست و به خصوص دانشجویانی که از لباس زیبای بسیجی بهره مندند و به تن پوشیده اند، و دشمن که با روش های گوناگون می خواهد این دو قشر نورانی را از هم جدا کند و بلکه در برابر هم قرار بدهد طوری که حتی شاید آن چنان که با دشمن برخورد نمی کنند با همدیگر آن طور برخورد کنند، چرا که به راهنمایی ابلیس که از زمان های بسیار قدیم این ملعون تجربیاتی در خصوص علم و دشمنی که با علم دارد، البته ذات ابلیس که از نسل جهل است و جهل هم با عقل از اول خلقت جنگی بسیار جدی داشته اند و خداوند هم برای این که میدان امتحان باز بشود، برای جنگ این دو لشکرهایی هم به این ها داد که با لشکرهای خیلی قوی در جنگ مقابل هم قرار بگیرند؛ بنابراین این جنگ یک جنگی است خیلی ریشه دار و الان آمده به این صورت به دست ما رسیده است.

این یک بحثی است بسیار بحث مهم و قابل توجه و جا دارد هر کس در فضای علم قرار می‌گیرد این حدیث را (حدیث عقل و جهل)^۱ و از این قبیل احادیث را یک دور مطالعه بکند که به ریشه این جنگ‌ها که در زندگی انسان اتفاق می‌افتد پی ببرد. چرا که هر چه ما ریشه این مخالفت‌ها و تضادها را عمیق‌تر بشناسیم بهتر خواهیم توانست این جنگ را مدیریت کنیم.

دشمن، علم را در استخدام خود قرار داده است

دشمن رسید به جایی که نه فقط دشمن تو و من است، دشمن پاکی‌ها، دشمن حق، دشمن بشریت، این‌ها همچون موجودات کثیف و وحشتناکی هستند که با آن دشمنی‌ها آمدند علم را در هوای نفس خود زندانی کردند، چون یکی از ویژگی‌های بسیار پلید آن‌ها این است که همه چیز را در استخدام خود قرار بدهند، هر چه که باشد، طبیعت در استخدام خود، انسان‌ها را در استخدام خود، هر چه که هست می‌خواهند در خدمت خودشان قرار بدهند، همه مطیع آن‌ها باشد، و از این نگاه کثیف حتی علم را هم در استخدام خودشان قرار دادند، این‌ها حتی خدا را هم می‌خواهند در استخدام خودشان قرار بدهند، اگر

۱ - مراجعه شود به کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل امام خمینی (ره) و همچنین مراجعه شود به فایل‌های صوتی شرح حدیث جنود عقل و جهل در سایت ندای پاک فطرت.

دسترسی پیدا می‌کردند همین کار را می‌کردند؛ کما این که به علم، البته نه به حقیقت علم، به بخشی از علم که دسترسی پیدا کردند این را در چنگال خود قرار دادند و لذا علم فعلی ما آن علم نیست که قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام معرفی فرموده است، تفاوت‌های عجیبی دارد.

مثالی برای استخدام علم توسط دشمنان

اگر بخواهیم مثال عرض کنیم - بلا تشبیه - یک پهلوان تنومند شجاع، قوی، خدمت‌گزار، مفید به جامعه، یک وقت در فضای آزاد زندگی می‌کند، برکات و آثار وجودی آن همه جا پخش می‌شود، یک وقت این فرد را در زندان قرار دهند و دست و پایش را زنجیرکنند و در یک سیاه چالی حبس کنند، این با یک نگاه آن پهلوان مفید و موثر و انسان فوق‌العاده‌ای است و با یک نگاه دیگر آن نیست؛ این دیگر آن نیست که آزاد بود و برکات و آثار همه از او ظهور و بروز می‌کرد؛

این علم، همان علم است با آن زیبایی‌ها، اما آن علمی نیست که حقیقت علم است! این علمی در زندان چنگال استکبار شیاطین است؛ فلذا این علم را آوردند چون در اختیار خودشان است آوردند تکه تکه کردند، شقه شقه کردند، هر کدام را یک جور در جامعه با کنترل خودشان رها کردند.

سوء استفاده دشمن از شاخه‌بندی علوم

علم دین، علم روز یعنی چه؟ علم فیزیک، علم شیمی، علم ستاره‌شناسی، علم پزشکی، علم تفسیر قرآن، علم فلسفه، یعنی چه؟! یک وقت هست که ما برای تسهیل در کشفیات عالم، علم را تقسیم‌بندی می‌کنیم. این، کار کاملاً به جایی است، ما برای دسته‌بندی مطالعه درست و صحیح، موضوعات و فرمول‌ها و قواعد را دسته‌بندی می‌کنیم، این می‌شود یک شاخه از علم و آن یکی، شاخه دیگری از علم، و این اصلاً یکی از لوازمات مطالعات و تحقیقات است؛

این یک حرف است، یک حرف هم این است که این‌ها را ارزش‌گذاری کنیم و بعد در برابر همدیگر قرار بدهیم؛ این همان چیز خطرناکی است که دشمن از این علم سوء استفاده کرده است.^۱

۱ - نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم چون بحث طولانی است و غرض ما در این جلسه زیارت عزیزان بود و بالاخره فضای جلسه، نورانیتش جذب کرد که حقیر در این خصوص یک اشاره‌ای کرده باشم.

برنامه دشمن برای تلقی حوزه و دانشگاه از یکدیگر

حالا علم که در زندان استکبار و قلدرهای عالم است چقدر مظلوم واقع شده است و به تبع آن، ما چه قدر مظلوم واقع شده‌ایم؛ این خودش یک مطلبی است، تبعات آن در زندگی ما به کجا رسیده است؟!

و به دنبال آن اهداف شوم در جامعه ما آمده‌اند و علوم دینی را در مقابل علوم روز - به قول خودشان - قرار دادند و تکه تکه کردند و تا جایی که دشمن هم قرار دادند، تا جایی که طوری جامعه را تضعیف کردند که یک نفر اهل علوم دینی وقتی اسم دانشگاهی بباید خیال کند یعنی یک انسان کافر، بی‌دین، یک جوان دور از دین و مذهب، یک جوان به اصطلاح وطن فروش برای دشمن، فاسد، و ...

آنگاه طوری کردند که وقتی در پیش یک دانشجوی عزیز و یک دانشگاهی، اسمی از طلبه، اسمی از عالم بباید، یک کسی که امل، مرتجع، هیچی نفهم، عوام، ساده لوح، یک آدم مفت خور که کار نمی‌کند و منتظر است که کسی بمیرد و از آن ارتزاق بکند، یک فرد بی‌سواد، و دور از فضای ترقیات عالم، یک موجود کلّ بر جامعه، یک همچون چیزهایی می‌بافند و در ذهن فرو می‌برند.

وحشتِ استکبار از اتحاد حوزه و دانشگاه

چرا؟! برای اینکه می‌دانند اگر این دو قشر همدیگر را درک نکنند آنگاه دیگر استکبار، صهیونیست‌ها و سلاطین جور در کاخ‌هایشان از وحشت و ترسشان می‌لرزند، در کوتاه‌ترین زمان آن‌ها از این عالم ریشه‌کن می‌شوند، قدرت علم الهی و علم دین، پاکی‌ها و فرمول‌هایی که دارد، قدرت رشد تربیتی که به انسان تزریق می‌کند، آنگاه این علم روز به قول آن‌ها، دانشجویان و محققین این علم در فضای چنین نورانی‌تری قرار بگیرند و با چنین صفایی بشوند دکتر چمران‌ها، ببینید چه اتفاقی می‌افتد؟! یک دکتر چمران ببینید چقدر موی دماغ آن‌ها بود؟! اگر همهٔ فارغ‌التحصیلان دانشگاه، «چمران» می‌شدند ببینید چه اتفاقی می‌افتاد؟ «روشن‌ها»^۱ می‌شدند چه اتفاقی می‌افتاد؟

این‌ها را هم که ما می‌بینیم به رو آمدند به برکت همان جلسات علمای ربانی ما بودند که از زمان دانشجویی در جلسات معنوی و الهی، در درس‌های نهج البلاغه، در درس‌های تفسیر دعاهای آن‌ها حضور

۱ - مهندس احمدی روشن، فارغ‌التحصیل رشته مهندسی شیمی دانشگاه صنعتی شریف و معاون بازرگانی سایت نطنز، صبح روز چهارشنبه ۹۰/۱۰/۲۱ بر اثر انفجار یک بمب مغناطیسی در خودروی خود در میدان کتابی ابتدای خیابان گل نبی تهران بدست عوامل استکبار به شهادت رسید. وی از شاگردان آیت الله خوشوقت استاد اخلاق تهران بوده است.

داشتند، از پدر و مادرهای اصیل مذهبی بار آمده بودند و هویت خودشان را حفظ کرده بودند- غیر از موارد اندک که استثنا هستند- و لذا دشمن از این وحشت عجیبی دارد و این گونه جلسات که درک از همدیگر [اتفاق می افتد]، این همان است که کمر دشمن را می شکند. ظاهراً ما الان اینجا چند نفری دور هم نشسته ایم، یک امروز است، بعد ۱۵ سال دیگر، این جمع، این جمع نیست دیگر.

از مستعدین و نخبگان، به اصطلاح مجتهد، محقق، نویسنده مفسر، وزیر، رئیس جمهور و مدیرکل؛ همه می شوند یک امت اسلامی که دشمن از آن می ترسد؛ لذا این حرکتها حرکت های بسیار نورانی است.

معنای وحدت حوزه و دانشگاه

در بحث وحدت حوزه و دانشگاه ما یک وقت می خواهیم شن و گِل را با هم وحدت بدهیم؛ اینها هرگز وحدت پیدا نمی کنند، پانصد سال دیگر بگذرد این خاک است و آن هم شن است، ولو به هم چسبیده باشند، اما شما بخواهید یک لیوان آب را با یک لیوان برف که بخواهید درون پارچ بریزید اینها فوراً با هم وحدت پیدا می کنند، دیگر شما سر در نمی آورید که درون این پارچ کدامش مال آن لیوان و کدامش مال این لیوان است.

بله! وقتی که رابطهٔ محصلین حوزوی دینی و الهی با دانشجویان به اصطلاح علم روز، هر کدام که گفتند که «من و تو»^۱، [در این صورت] اگر در جامعه تمام نخبگان هم جمع بشوند نمی‌توانند این‌ها را متحد بکنند، اتحادشان یک چیز اجباری است و دشمن همین را می‌خواهد، نتیجه چه می‌شود؟ استعدادها به جای این که متمرکز بشود بر علیه دشمن، متمرکز میشود بر از بین بردن خودشان، ضایع شدن استعدادها، نیروها، استهلاک نیروها، امکانات جامعه و الی آخر... و تا قیامت نمی‌توانند رشد بکنند، اما اگر در چنین فضایی همدیگر را شناختند، همدیگر را درک کردند، گفتند دانشجو یعنی کسی که با آیات الهی سر و کار دارد، فیزیكدان، شیمیدان یعنی کسی که آیات الهی را کنکاش می‌کند، اسرار خلقت الهی را قبل از اینکه تولیدات آن در جامعه و زندگی مادی بشر مفید باشد، به برکت ژرف‌نگری در آیات الهی یک حال و هوای توحیدی خیلی بالا پیدا کرده است، و این انسان دیگری است! این وجودش مواج از استعدادهای بالای مدیریت جامعه است.

۱ - یعنی هر کدام، خودش را مستقل از دیگری و جدای از او دید و هیچ نقطهٔ اشتراکی بین خودشان ندیدند.

نگاه توحیدی به علوم روز و طبیعی

دانشجوی عزیز وقتی با علوم الهی نزدیک شد خواهد دید که خط سیر فیزیک، شیمی، زمین شناسی و ... این نیست که ما برویم ابزار استکبار بشویم و استکبار به ما روزانه مزد بدهد، الان دانشمندان به اصطلاح غرب این طور هستند، [استکبار] می گوید فلانی! من ویلای مجانی برایت می دهم، تمام تجهیزات رفاهی زندگی، هر چه دلت بخواهد آماده است، ماشینات را می دهم و حقوقات را فلان قدر می دهم و ... دانشمند بیچاره آب دهانش می ریزد که عجب! چه قدر رفاه! و چه قدر راحتی! لذا این فرد با همه پستی و با همه ذلت چه میگوید؟ می گوید: "فلان جا در فلان کشور هر نوع راحتی و امکانات به من می دهند، من در کشور خودم مثلاً با فلان حقوق، با این سطح علمی که دارم، نمی آیم کار کنم."

این یک نوع مزدوری است، یعنی استکبار می گوید آقا! بیا کار کن و من مزدت را می دهم و دهانت را ببند، هیچی به تو مربوط نیست.

وقتی دانشجوی عزیز با فضای علوم الهی روبرو شد می گوید الله اکبر، من هر چه در این دروس و فرمولها می خوانم همه اش اسرار خلقت، اسرار عظمت خداست، اینها توحید هستند، اینها مرا به خالق خودم متصل می کنند، و به خالق هستی متصل می کند، اصلاً مرا از عالم کره

زمین بیرون می‌آورد، ماده را می‌شکند، به عالم حقایق متصل می‌کند، به عالم‌های بعد متوجه می‌کند و به یک شخصیت عظیم‌الشان، دریا دل، با وسعت روحی عالم‌ها تبدیل می‌شود، عظمت پیدا می‌کند. می‌بیند اینکه برای برانگیختن طمعش در کوچه‌ای ویلا به او دادند تا اجیر بشود یا ده تا اسکناس و ماشین به او بدهند این همه ذوق کند، بلکه کل کره زمین برای او اندازه یک چیز بی ارزش هم نمی‌شود؛ شخصیتش بالا می‌رود، بینش‌هایش بالا می‌رود.

می‌بیند مولایش علی علیه السلام چه می‌گوید!

مولا می‌فرماید: ای سلاطین بدبخت! این دنیا که این قدر به آن غرّه شدید، به نظر من به اندازه استخوان خوک، آن هم خوکی که مرده است و دست یک آدم جذامی است - این دنیا که شما را فریفته، برای من یک همچون چیزی است.^۱

کلام مولا این دانشجو را چه قدر رشد داده؟! عالم آخرت را پیش رویش باز کرده است، می‌گوید برای من زندگی، آن جاها است؛ حالا این

۱ - قَالَ امير المؤمنين عليه السلام: «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَزِيرٍ فِي بَدَنِ مَجْدُومٍ»

به خدا سوگند این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است، در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جذامی باشد، پست تر است. حکمت ۲۳۶ نهج البلاغه

دانشجو، دکتر، این استاد دانشگاه به برکت آشنایی به دین، یک انسان مستقل و آزاد به تمام معنا است، آنگاه طلاب عزیز می‌بینند که این عزیزان هستند که فردا مسئولیت مدیریت جامعه را به عهده می‌گیرند؛ یک وزیر با عرضه، یک رئیس‌جمهور با عرضه، یک مدیر کل خدمت‌گزار شایسته در شأن نظام، از این دانشجوی عزیز - که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده است - پدید می‌آید؛ و لذا با همدیگر یک حقیقت واحد می‌شوند و می‌بینند علوم هم، یک علم است؛

این علم هم از طرف خالق هستی است، از طرف خدا است، دیگر دوگانگی وجود ندارد، این‌ها مخالف هم نیستند، همه شدید بنده خدا، غیر از بندگی خدا هیچ چیز دیگری نیست، غیر از بنده خدا همه عناوین هستند.

توجه به بندگی خدا، نه عناوین اعتباری

شاهد مطلب، این آیه قرآن است که می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ، وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»^۱ ای مردم شما با این عناوین و ظواهر می‌خواهید مرا به

۱- «بگو من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص کرده

باشم، و مأمورم که نخستین مسلمان باشم.» سوره زمر، آیات ۱۱ و ۱۲.

طرف خودتان بکشید و فریب بدهید و از من انتظار روش سلطان‌ها و پادشاهان را دارید در حالیکه من از جنس پادشاهان نیستم، پیامبران روششان مثل پادشاهان نیست که همه را در استخدام خودش قرار بدهد، بلکه من مأمور هستم که فقط «خالصاً لوجه الله» بنده خدا باشم، من آمده‌ام در این عالم هم خودم بندگی خدا را بکنم و هم شما را به این راه دعوت کنم، آماده تان کنم تا هدایتتان بکنم، غیر از این هیچ غرضی در این عالم نیست. پزشک بودن، پرفسور بودن، این‌ها عنوانین هستند و هیچ افتخاری ندارد.

اگر یک چوپان در بیابان بنده خالص خدایش شد قبرش زیارتگاه می‌شود. «پیر پالان دوز»^۱ قبرش زیارتگاه است. یک پالان دوز بود و

۱- شیخ محمد عارف عباسی مشهور به «پیر پالان دوز» از عرفا و پیران سلسله ذهبیه است که در نیمه ی دوم قرن دهم هجری قمری ولادت یافت. ایشان متولد روستای کارند مشهد و معاصر شیخ بهایی بوده اند. وی با اینکه صاحب موقعیت بود و می توانست بدون کوشش زندگی خوبی داشته باشد، از راه پالان دوزی روزگار می گذراند. شیخ محمد عارف، بر مبنای باور توحیدی خود و توکل بر خدا و ذکر تشکر و خدمت و طاعت و قناعت و ایثار که از صفات عارفان است به جستجوی راه معرفت پرداخت و مدتی از عمر خود را به کسب فیض از اهل حق سپری نمود. سرانجام عالم ربانی، محمد عارف عباسی در سال ۹۸۵ هـ ق جان به جنان تسلیم نمود. مقبره ی این عارف بزرگ جنب حرم رضوی در مشهد مقدس واقع و در شمال شرقی حرم مطهر، واقع در ابتدای خیابان نواب صفوی (پایین خیابان)، زیارتگاه بسیاری از شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد. www.emamzadegan.ir

هیچ عنوانی نداشت. مردم می‌روند حتی در کنار قبرش نذر می‌کنند و حاجت می‌گیرند.

انسان فقط این صورت ظاهری نیست. اگر یک خطیب و نویسندهٔ بی‌لیغی باشد که میلیون‌ها انسان پای خطبه او می‌نشینند، اگر بندهٔ خدا نباشد به اندازهٔ یک صحرائشین در یک جزیره‌ای در فلان دریا و یا حتی یک گربه هم ارزش ندارد، چرا؟ چون اصلاً این‌ها چهارپا هستند بلکه از آن‌ها هم پایین‌تر هستند.^۱ داستان بلعم باعورا^۲ را در قرآن^۳ را شنیده‌اید، خیلی شخصیت عجیبی بود. ظاهراً حضرت موسی گاهی در مسئله‌های مهم و مجالس مهم تبلیغی بلعم باعورا را می‌فرستاد؛ از حیث سواد، از حیث قدرت بیان، از حیث مهارت تبلیغ یک شخصیت عظیم‌الشأنی بود، تا جایکه از نظر اسرار علم الهی به مرحلهٔ اسم اعظم رسید. ببینید این شخص به کجاها رسید، اما چون در درونش حس خودخواهی و منیت ریشه‌کن نشده بود، در یک برهه‌ای

۱ - «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» سوره اعراف، آیه ۱۷۹

۲ - بلعم باعورا شخص عابدی از بنی اسرائیل بود که اسم اعظم را می‌دانست، ولی مورد فریب فرعون قرار گرفت و با حضرت موسی علیه السلام به دشمنی پرداخت.

۳ - «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» سوره اعراف، آیه ۱۷۵ و ۱۷۶

از زمان از امتحان خدا رفوزه شد، کار به جایی رسید الاغی که سوار شده بود به اذن خدا زبانش باز شد و بلعم را نصیحت کرد^۱.

کار انسان به کجا می‌رسد؟! این است افتخار می‌کنیم به چنین دینی که انسان‌ها را از عنوان‌های پوچ، موهومی، ارزش‌های من درآوردی که انسان بیچاره غالباً اسیر آن‌ها است و زندگی‌اش، موجودیتش و همه چیزش را فدای آن‌ها می‌کند، که روش سلاطین این است، این دین آمده و طوری فکر انسان را باز کرده و اندیشه‌ها و بینش‌هایش را رشد داده و از این بدبختی نجاتش داده است که به جای این که گرفتار عناوین باشد به دنبال حقایق رفته است و از حقایق رسیده به اینجا که تنها و تنها [راه سعادت] از طریق بندگی است.

«إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»^۲

۱ - قصص قرآن، ترجمه فاطمه مشایخ، ص ۴۵۳

۲ - سوره زمر، آیه ۱۱

بندگی خالصانه، مبنای زندگی است

بنابراین بحث اخلاص [یک بحث مبنایی است].

مولا علی علیه السلام می‌فرماید: «ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرُ اللَّهِ»^۱

هر کس که هر کاره‌ای است، مفسر قرآن باشد، خطیب باشد، کارگر باشد، پرفسور باشد، استاد دانشگاه باشد، دانشجو باشد، این‌ها عناوین هستند، این‌ها استعدادهای شغلی هر انسان است؛

می‌فرماید «مَقْصَدُ غَيْرِ اللَّهِ» زندگی‌ای، معنا دارد که در بندگی خدا باشد. اگر هر کس در هر کاری که می‌کند مقصدش غیر خدا باشد «ضَاعَ»، این شخص یک روزی پشیمان خواهد شد، یک روزی احساس پوچی و بیهودگی خواهد کرد و آنچه که دنبالش بود بعد از اینکه به آن رسید تازه یک موجود بی‌هدف خواهد شد.

تحصیل علم برای اغراض پست، پوچ است

دانشجوی بزرگواری آمده بود و می‌گفت که من در دورهٔ دبیرستان خیلی درسخوان بودم، همیشه در کلاس‌ها نمره‌ام بیست و نوزده بود،

۱- «کسی که مقصدی جز خدا داشته باشد، گم می‌شود»؛

گاهی ممتاز در شهرستان و فلان... میگوید نمی‌دانم علتش چی است؟! از آن موقع که دانشگاه آمدم دیگر حوصله درس خواندن ندارم، نمراتم پایین رفته، مشروط شدم هر چه هم تلاش می‌کنم فایده ندارد. عرض کردم خیلی واضح است و یک خرده دقت می‌خواهد. شما در دوران دبیرستان حتی ای بسا از دوران راهنمایی، هدفی که انتخاب کرده بودید، بسیار کوچک بود. بالاترین هدفات این بود که در کنکور قبول بشوید و یک دانشجو شوید، هوس دانشجو شدن داشتید و بالاترین قله هدفات این بود. حالا هم دانشجو شدی دیگر چی؟

مثلاً شخصی هدفش این است که بروم از نانوائی نان بخرم و برگردم. به تناسب این هدف آماده شده است آن وقت دمپایی می‌پوشد و می‌رود، یک لباس ساده می‌پوشد، بیست متر جلوتر از اراده می‌افتد. اما اراده کرد که من می‌خواهم به کوه سبلان بروم. حالا برای آن هدف خودش را آماده کرده است. پوتین‌هایش را محکم بسته است، کوله پشتی‌اش، لباس گرم و ... برداشته است.

تو هدفت این بود که برسم به دانشگاه و دیگر انگیزه‌ای نیست که تو را به کار بکشد. اصلاً از [مقدمات ورود به دانشگاه] لذت نبردی! چرا

که همه‌اش تست حل کردی و فرمول تست زدن یاد گرفتی که در دانشگاه قبول بشوم.

اگر قصدتان این بود که علم را بفهمید و شیرینی‌اش را بدانید، تازه که وارد دانشگاه می‌شوید، هدف، همانطور ادامه خواهد داشت. همچنان علم می‌خواهی و لذت علم و پیوسته بیشتر و بالاتر می‌رود.

ما بالاترین هدفمان چی است؟ مدرک هم گرفتیم، پایه فلان هم خواندیم، لباس هم پوشیدیم، بعد فلان استخدام، بعد کار، زندگی‌مان، خانها هم، و ازدواج، اهل و عیال، کارم، درآمد، شهرتم و بالاخره چی؟! تمام شد؛ این عالم ماده پایان دارد؛ از آن لحظه پوچی زندگی شروع خواهد شد، اما کسی که بگوید من کاملاً می‌خواهم بنده خدا باشم و غیر از این هیچ هدفی ندارم، این تمام نشدنی است؛ تازه وقتی جان میدهد، دیگران بدترین عذاب را می‌کشند.

چرا؟ چون می‌بینند آماده عالم‌های بعد نشده‌اند، پوچ هستند.

طبق فرمایش حضرت ضایع هستند، اما این شخص تازه می‌رود پی آن هدفی که دنبالش بود و برایش روشن‌تر باز می‌شود و شیرینی‌اش بعد از جان دادن برایش باز می‌شود؛ لذا حضرت می‌فرماید: «ضَاع»،

ضاع این نیست که الان با خودش فکر کند که کو؟ من خیلی هم دارم پیش می‌روم! نه، وقتی آن مدت تمام شد، از آن به بعد «ضاع» شروع می‌شود.

فقط عمل با اخلاص می‌ماند

در روایت دیگر می‌فرماید: «الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُخْلِصَ فِيهِ»^۱ هر انسانی هر کاره‌ای است، همه غبار است و هیچی است و بر باد رفته است، مگر آن کاری که فقط برای خدا باشد. درس خوانده، بحث کرده، تدریس کرده، تحقیق کرده، برنامه ریخته، مدیریت کرده است، هر کاری که فقط برای اوست این فقط برایش خواهد بود بقیه هیچ است.

فقط عالمِ عامل با اخلاص، اهل نجات است

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكِي»^۲ دانشمند از هر نوعی باشد مفسر، محقق، خطیب، پزشک، مهندس و هر کی بوده

۱- «اعمال، همه بر باد است، مگر آنچه از روی اخلاص باشد»؛ غرر الحکم و دررالکلم،

ج ۱، ص ۷۵

۲- «الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ

عَلَى حَظَرٍ»؛ تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۱۱۸

است، این‌ها در یک مرحله جلوه دارند، آن مرحله که تمام شد دیگر «هَلْکِی» هلاک می‌شوند و می‌روند و هیچی..

«إِلَّا الْعَامِلِينَ» مگر آن علمایی که به دانسته‌های خود عمل می‌کردند، این‌ها باقی می‌مانند بقیه دیگر هیچ؛

«وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلْکِی» و این‌ها هم یک جلوه‌ای در ادامه خلقت دارند (اهل عمل‌ها) نسبت به اهل علم چراکه عالمِ عاملِ زندگی و حیاتش ادامه دارد، منتها آن‌ها هم «هَلْکِی»، در یک مرتبه آن‌ها هم هلاک می‌شوند و از آن‌ها هم دیگر اثری نمی‌ماند، «إِلَّا الْمُخْلِصِينَ» مگر از اهل عمل‌هایی که عملشان با اخلاص بود. آن‌ها باقی می‌مانند، اهل عمل هم، علمای عامل هم در یک مرحله‌ای هلاک می‌شوند مگر آن‌ها که عمل‌هایشان مخلصانه بود؛ «وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ»، این‌ها هم که گل سر سبدهای این عالم هستند و با اخلاص عمل می‌کنند باید خیلی مواظب خودشان باشند، با کوچکترین غفلت زمین می‌خورند، باید تا آخرین نفس، که لحظه جان دادن و نجات از این عالم سه بعدی زندان گونه است، خودشان را باید خیلی کنترل کنند. در یک خطری در یک لغزشگاهی حساس با کوچکترین بهانه [ممکن است زمین بخورند].

این‌ها خط سیرهایی است که قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام در پیش روی ما گذاشته‌اند. اگر این‌ها را ما به فضل الهی بخواهیم خودمان را در تربیت قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام قرار بدهیم آن وقت زندگی معنا پیدا خواهد کرد و ارزش کار ما، فعالیت ما، سختی‌های ما، و مشکلات در زندگی ما همه معنا پیدا می‌کند و به فضل الهی هدف خلقت برای ما روشن می‌شود و آن‌گاه از حقیقت لذت و زیبایی بهره‌مند می‌شویم و گرنه انسان خودسر، انسان خودرو، انسان فریب خورده به دشمنان اسلام، این بیچاره‌ای است که به جز هیزم جهنم بودن^۱، در همین دنیا هم عذاب می‌کشد.

اهمیت و ارزش جلسات حوزویان و دانشگاهیان

این جلسه بسیار نورانی و واقعاً جالب و با ارزش که شما عزیزان شرکت کرده‌اید، طبق روایات، از مصداق آن جلساتی می‌تواند باشد که ملائکه غبطه می‌خورند، ملائکه سرازیر می‌شوند به سمت این جلسات. حتی نزدیک به این عبارت‌ها هست که وقتی برخی از ملائکه به جلسه نمی‌رسند، سعی میکنند حتی از آثار این جلسه در زمین و از عطر این

۱ - «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُغْنِي عَنْهُمْ أَقْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ

النَّارِ» سوره آل عمران، آیه ۱۰

جلسه - که برای خدا جمع شده اند و برای شناخت خدا و تربیت خدایی - از همان بقایا و یا از کسانی که بهره‌ای از آن آثار برده اند، چیزی را اقتباس نکنند.^۱

عواملاتی داریم. منتها انسان مثل زنبور عسل نمی‌داند که در این کندو چه کار بزرگی دارد می‌کند، مگر زنبور عسل می‌فهمد که الان چه کار بزرگی دارد می‌کند؟ فقط ورزش را شما می‌شنوید، نمی‌داند همین الان از یک ماه جلوتر در انتظار هستند که این زنبور عسل کی این غذای پاک و داروی به اصطلاح شفا بخش را به ما خواهد داد، انسان‌ها همه صف کشیدند و منتظر امروز و فردا هستند. اما خود این زنبور عسل متوجه نیست چه کار بزرگی انجام می‌دهد.

ما الان مشغول کارهایی هستیم و می‌بینیم یک جلسه‌ای بود و یک ساعت رفتیم و تمام شد؛ اما روایات را بخوانیم می‌بینیم الله اکبر!

۱ - «عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَسَانَ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ص وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ مُتَّكِئٌ عَلَى بُرْدٍ لَهُ أَحْمَرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي جِئْتُ أَطْلُبُ الْعِلْمَ فَقَالَ مَرَجِبًا يَطْلِبُ الْعِلْمَ إِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ لَتُحْفُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا ثُمَّ يَرْكَبُ بَعْضُهَا بَعْضًا حَتَّى يَبْلُغُوا سَمَاءَ الدُّنْيَا مِنْ مَحَبَّتِهِمْ لِمَا يُطَلَّبُ.»

همین الان از ما در عالم معنا چه صادر می‌شود و این‌ها اگر *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* با نگاه تربیتی باز بشود، اینجا است که به فضل الهی لذت شیرین‌تر از حتی لذت ظاهری است که انسان با آن آشنایی پیدا کرده است. از خداوند می‌خواهیم *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* از لطف و کرمش عنایت کند ما قدر این دین، این نظام، این ولایت حیات‌بخش را، این علم‌هایی که تحت هدایت دین و اعتقاد باشد این‌ها را اهمیت و قدرشان را عمیقاً بشناسیم و *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* تعالی با آن شناخت به طور جدّ و تشنه‌وار و عاشقانه *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* قدردان باشیم و خداوند بهره‌مند کند *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*.